

«ما نیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که برایمان میسر باشد»

محمود درویش

ترجمه تراب حق شناس

آنچه در زیر می آید ترجمهء گفتار يك فيلم مستند است ساختهء سینماگر فرانسوی ژان آسل مایر که مصاحبه ای ست با محمود درویش در رام الله (فلسطین) همراه با دکلمهء زیبایی از ترجمهء فرانسوی دو شعر از وی توسط خانم بهی جنتی عطائی هنرمند تئاتر:

(رك. به: <http://www.protection-palestine.org/spip.php?article6488>)

محمود درویش شاعر است، شاعری بزرگ که در رام الله زندگی میکند. در رام الله نیز، مانند تمام سرزمین های خودمختار فلسطین و اسرائیل، حرکتی ناگزیر به سوی جنگ، جنگی واقعی را احساس می کنید.

* * * * *

(دکلمهء يك شعر:)

ما نیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که برایمان میسر باشد
بین دو شهید، به رقص پای می کوبیم و بین آندو برای بنفشه مناره ای یا نخلی بر می افرازیم
ما نیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که برایمان میسر باشد
از کرم ابریشم نخی می رباییم تا آسمانی از آن خویش برپا داریم و این کوچ را به حصار کشیم
و درهای باغ را می گشاییم تا یاسمن به کوچه ها درآید چون روزی زیبا.
ما نیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که برایمان میسر باشد
آنجا که اقامت گزینیم گیاهانی پردوام می کاریم و کشته ها می درویم
در نای، رنگ دورها و دوردست ها می دمیم و بر خاک گذرگاه شیشه نقش می زنیم
نام خویش را بر تک تک سنگ ها می نگاریم.
ای آذرخش شب ما را روشن کن، بیا و اندکی روشن کن
ما نیز زندگی را دوست میداریم آنگاه که برایمان میسر باشد ...

* * * * *

سخنان محمود درویش:

شاعر، شاید به دلیل زیبایی شعر و نیز اهمیت آن، معتقد است که می تواند با زبان هرکاری بخواهد انجام دهد؛ دنیاهایی غیرموجود و خیالی را با زبان بیافریند؛ می تواند با نیروی زبان پیروزی را هم به دست آورد؛ می تواند بین واقعیت و افسانه، بین کوچ نشینی و شهرنشینی رابطه ای هنری برقرار کند؛ اما همهء اینها در چارچوب مجاز، پندار و استعاره و نه در عرصهء امکانات واقعی.

شاعر فلسطینی به علت اوضاع تاریخی مشخص وظایفی به دوشش گذارده شده که همیشه از وظایف شاعر نیست. برای مثال، یکی از این وظایف این است که به باستان شناسی، به تاریخ، به جغرافیا، به مکان

شناسی (Toponymie) بپردازد. وظیفه دارد با عناصر زمان یعنی گذشته، حال و آینده که در فلسطین با شکستگی و گسستگی روبرو شده اند رابطه ای تقریباً طبیعی برقرار کند؛ چنان که باید به فردیت خود توجه داشته باشد یعنی به فرد انسانی و مشکلات عادی و طبیعی اش. او باید بین عناصری که ممکن است در نگاه اول بتوان آن‌ها را درکنار هم گذاشت پیوند به وجود آورد، باید از فشار تاریخ خود را آزاد کند و درست همزمان با آن خود جزئی از تاریخ باشد. باید از شعر دربرابر نثر حمایت کند زیرا نثر به معنای بحث و جدل در اثبات قضایا تواناتر است. شاعر فلسطینی باید با پرسش‌های فراوان دست و پنجه نرم کند. اما به نظر من این انبوه و تراکم فشارها احياناً ممکن است به سود او باشد زیرا به شعر او تا حدی بعدی حماسی می بخشد.

اشغال اسرائیلی و پیکار به خاطر آزادی به مفهوم خیلی ساده اش نه مرحله ای کوتاه، بلکه مرحله ای ست طولانی و مستمر؛ و همین، گاه، به بیان شعری لطمه می زند.

چندگانگی (پلورالیسم) به معنای وسیع اش، به معنای فرهنگی، نژادی و دینی اش، چیزی ست که به پیکاری که ما با انحصارگری صهیونیستی داریم معنائی انسانی و بزرگ می بخشد. گمان نمی کنم کسی بتواند هویتش را بر پایه این انحصارگری تحقق بخشد و به این دلیل است که من همواره تلاش طرف مقابل یعنی اسرائیل را رد می کنم که می کوشد سرزمین و خاطره آن و تاریخ آن و زبان آن را منحصراً از آن خود بداند و هرگونه امکان گفتگو با دیگری و به رسمیت شناختن تاریخ او و پیوندش با این سرزمین را انکار کند و از دسترس دور بدارد.

می توانم بگویم که بزرگ ترین ضربه اجتماعی که به ملت فلسطین در سال ۱۹۴۸ وارد آمده همانا حذف یا نابودی شهر فلسطینی ست. شهرهای عمده فلسطین شهرهایی هستند که آغوششان رو به دریا باز است، یعنی به فضا و ابعاد جهانی انسانی گشوده است. این حالت در سال ۱۹۴۸ به کلی نابود شد و هم اکنون ما جامعه ای هستیم بدون شهر. نمی توانم ادعا کنم که ما دارای شهر به مفهوم مدرن و معاصر کلمه هستیم. شهر ما در خاطره وجود دارد و در رؤیایمان است که می توانیم آنچه را که از تاریخمان شکسته مرمت کنیم.

* * * * *

(دکلمه شعر):

... [تبعیدیان] آنجا با امواج به گفتگو می نشستند تا به کسانی همانند شوند که از نبردها باز می گردند به زیر طاق نصرت.

تبعیدگاه های ما هرگز بیهوده نبود و ما را هرگز بیهوده بدانجا نفرستادند.

مردگانشان بدون پشیمانی در آنجا خواهند فسرد. بر زندگان است که آرامش باد را به سوگ بنشینند؛

بیاموزند گشودن پنجره ها را؛ ببینند که گذشته به اکنون آنان چه می کند

و بگیرند آرام آرام مبادا دشمنان بشنوند خرف شکسته درون آنان را.

شهیدان، شما حق داشتید زیرا خانه از راه خانه زیباتر است، به رغم خیانت گل ها.

اما پنجره ها به آسمان دل گشوده نمی شوند... و تبعید تبعید است چه اینجا، چه آنجا.

هرگز بیهوده به تبعید نرفتیم و تبعیدهامان به بطالت سپری نشد.

و زمین

به ارث می رسد

چون زبان.

* * * * *

شما گفته اید که در طوفان بی وقفه ای که بر فلسطین می وزد گهگاه به خود اجازه می دهید به خلوتی کوتاه یا قیلوله ای وجودی (sieste existentielle) پناه برید. منظورتان چیست؟

- منظور این است که من همواره می کوشم لحظاتی برای این قیلولهء وجودی، برای این خلوتی که آن را گفتگو با خویش می نامیم بیابم، ماهیت شعر را به پرسش بگیرم و اینکه از شعر چه می ماند، چه فایده ای دارد، چگونه تحول می یابد و تمام پرسش هایی که می کوشم آنها را از فشار لحظهء کنونی، لحظهء تاریخی کنونی رها سازم؛ لحظاتی که بر دوش استعاره سنگینی می کند به طوری که مانع از آن می شود که شاعر فلسطینی زندگی طبیعی خود را بسر برد.

اگر بپرسید که در این لحظات قیلوله و خلوت چه می کنم، پاسخم این است که خودم را در برابر پرسش هایی متافیزیک قرار می دهم که پس از زندگی، پس از مرگ، پس از عشق چیست؟ و نیز کلیهء جوانب انسانی شخصی که همیشه آماده نیست تنها به نخستین مسألهء مبرم که همانا آزادی به مفهوم سادهء کلمه است بپردازد.

می خواهم بگویم شرم آور است که در جهان، در زمانهء کنونی، در قرن بیست و یکم هنوز ملتی باشد که از آزادی خود به مفهوم سادهء کلمه محروم است. آرزو می کنم به لحظه ای دست یابیم که بتوانیم احساس ملال کنیم. ما حتی از احساس ملال محروم هستیم. ما هم حق داریم به ملال.

گاه از خود می پرسم: آیا شعر آزادی می بخشد؟ گمانم این است که شعر به شاعر الهام می کند که آزاد شده است... هیچ فردی یا شاعری حق ندارد خود را آزاد احساس کند تا زمانی که دیگران آزاد نیستند و جامعه آزاد نیست. احساس من این است که امکان ندارد من آزاد باشم تا زمانی که میهنم آزاد نیست. امکان ندارد میهن من آزاد باشد تا زمانی که جامعهء آن آزاد نیست. امکان ندارد جامعه آزاد باشد تا زمانی که فرد در آن آزاد نیست. من به شکل مجازی می گویم که بالاترین حد آزادی من زمانی ست که من از فلسطین آزاد شده باشم، اما من از فلسطین آزاد نمی شوم تا زمانی که فلسطین آزاد نشده باشد.

یادداشت مترجم:

ترجمه از متن عربی فیلم صورت گرفته، با توجه به ترجمهء فرانسوی آن. دو قطعه شعر هم که دکلمه شده برگرفته از گزینهء اشعار محمود درویش است چاپ گالیمار، پاریس:

Mahmoud Darwich, La terre nous est étroite et autres poèmes, Traduit de l'arabe par Elias Sanbar, Editions Galilimard 2000, p. 227 et 236.

(منتشر شده در آرش ۱۰۲، ژانویه ۲۰۰۹)

